

### متن پرسش

آزنی کسی بگوید که تو را ندیده باشد تو که با منی همیشه چه تری چه لَن تَرانی. مرا ببخش که همیشه سعی می‌کردم بزرگ باشم اما اجازه نداشتم، مرا ببخش که خودم را گم کردم، ای من مرا ببخش! من از خود عذر می‌خواهم که به خود چنین بد کردم زیرا بزرگ بودم و بزرگ هستم و بزرگ خواهم بود این واقعیتی است که انکار آن توسط هیچ کس دیگر موثر نیست.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حتماً مکالمه جناب فیض کاشانی را با حضرت محبوب شنیده‌اید که چگونه جناب فیض به دنبال چیزی بود که مدت‌ها حضرت حق آن را برآورده کرده بودند به همان معنایی که در شعر خود از حضرت حق می‌پرسد: «گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی» و در جواب می‌شنود: «گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی». این شما و آن مکالمه: موفق باشید

گفتم رخت ندیدم گفتا ندیده باشی  
گفتم ز غم خمیدم گفتا خمیده باشی  
گفتم ز گلستان گفتا که بوی بردی  
گفتم گلی نجیدم گفتا نجیده باشی  
گفتم ز خود بریدم آن باده تا چشیدم  
گفتا چه زان چشیدی از خود بریده باشی  
گفتم لباس تقوی در عشق خود بریدم  
گفتا به نیک نامی جامه دریده باشی  
گفتم که در فراق بس خون دل که خوردم  
گفتا که سهل باشد جورم کشیده باشی  
گفتم جفات تا کی گفتا همیشه باشد  
از ما وفا نیاید شاید شنیده باشی  
گفتم شراب لطفت آیا چه طعم دارد  
گفتا گهی ز قهرم شاید مزیده باشی  
گفتم که طعم آن لب، گفتا ز حسرت آن  
جان بر لب چه آید شاید چشیده باشی

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی  
گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی  
خود را اگر نبینی از وصل گل بچینی  
کار تو (فیض) اینست خود را ندیده باشی